



ایزاک دوپچر (برگردان: علی همدانی [ناصر پاکدامن]): جامعهء شوروی در دوران خروشچف

xalvat.com

# جهان نو

فضائی تهی در شعر امروز فارسی  
چهرهٔ افسانه‌ای استعمار زده  
روشنفکر در بوروکراسی  
گزارشی ناقص از یک زندگی کامل  
جامعه شوروی در دوران خروشچف  
هنر تئاتر

خلیل موحد دیلمقانی	آزاده
جمال میر صادقی	جهانگیر افکاری
هما ناطق	اصغر ایلچی
هوشتنگ مزیری	بابک
منوچهر هزارخانی	بزرگان
علی همدانی	باقر پرهام
	علیرضا تهرانی
	مصطفی رحیمی
	م. رهگذر
	مهر جلال الدین ستاری
	م. سرشک
	پرویز شاپور
	محمد رضا شیبی گدگنی
عبد الوهاب البیاتی	قاسم صغری
هانس هانوس انزبرگر	هوشتنگ طاهری
فردریش انگلس	محمد عظیمی
گئورگی و. پله خانف	باجلان فرخی
لئون تروتسکی	سعید قهرمانی
ایزاک دوپچر	م. کاربار
نزار قبانی	کوروش ساکوان
ادوارد گوردن کریگ	محمود گیانوش
رایرت ل. مرتون	محمد مختاری
آلبر مپی	
والتر بنیمن	
کارل گوستاف یونگ	

## فهرست

۱	دکتر مصطفی رحیمی	قضائی تہی در شعر امروز فارسی
۹	محمد عظیمی	در حاشیہ شعر معاصر
۱۵	گمورگی و. پلہ خانف	دو کلام با خوانندگان کارگر
۲۱	م. رہگذر	مرگ معنی، مرگ هنر
۲۷	رابرت ک. مرتون	روشنفکر در بوروکراسی
۴۰	فریدریش انگلس	نامہائی درباره تفسیر تاریخ
۴۵	والت ویتمن	انقلابی پیر
۴۹	ایزاک دوچر	جامعہ شوروی در دوران خروشچف
۷۴	آلبرمی	چہرہ افسانہای استعمار زدہ
۸۰	ہانس ماگنوس انسزبرگر	شعری درباره آیندہ
۸۱	نزار قبانی	سہ شعر از عبدالوہاب البیاتی
۸۸	کوروش کاکوان	بازیگران
۹۲	جمال میرصادقی	فرہنگ مردم سخت سر
۹۷	اصغر الہی	مہاجرت
۱۰۵	برہان	ظہور
۱۰۹	م. کارپار	طناب
۱۱۴	لئون تروتسکی	پوست نبشہ
۱۲۱	ادوارد گوردن کریگ	انقلاب خفہ شدہ
۱۳۴	باقر پرهام	سنت قصہ گوئی در افریقای سیاہ
۱۳۹	کارل گوستاو یونگ	یک روز با آلکساندر سولز نیت سین
۱۴۷	آزادہ	هنر تئاتر
۱۵۱	محمود کیا نوش	گذاری بہ دنیای نیچہ (۲)
۱۶۳	محمد مختاری	نماہای مادر و رستاخیز (۲)
۱۸۷	سعید قہرمانی	پنداری آسمان را ...
۱۸۸	دارپوش آشوری	شب در آینہ
۱۸۹	م. سرشک	اما این جزیرہ دیگر
۱۹۱	ش - ک	در فرور بختن
۱۹۳-۱۹۶		چہار طرح از پرویز شاپور
۱۹۷		گزارشی ناقص از یک زندگی کامل
۲۰۶		از بیان شعری تا بیان منطقی
۲۱۰		شعر چینی

صاحب امتیاز و مدیر مؤول : حسین حجازی

زیر نظر : دکتر امین عالیمراد

نشانی : خیابان فردوسی - کوی اتابک (کوچه روزنامه کیهان) - چاپخانه فردوسی - تهران

تلفن ۳۳۶۳۱۸

کلیه نامه‌ها پتشیانی بالا و به نام مجله جهان‌نو خواهد بود

## JAHANE NAU

Established : 1948

a magazine of arts, social studies,  
and literature

Publisher & Editor :

Hosein Hejazi

Editor - in - Chief :

Amin Alimard

Foreign subscription \$5.00

Tehran, Iran

**xalvat.com**

مسئولیت اصالت و صحت مطالب و مقالات از نظم و نشر بعهده نویسندگان بوده درج مقالات  
لزوماً نظر مجله نیست

اشتراک یکساله }  
داخله ۳۰۰ ریال }  
در سال ۱۳۴۸ }  
خارجه ۴۰۰ ریال }

**بهای این شماره ۵۰ ریال**

چاپ فردوسی - تهران - خیابان فردوسی

# جامعه شوروی در دوران خروشچف

xalvat.com

از ایزاک دوچر

در معرفی نویسنده

آنچه در اینجا به نظر خوانندگان می‌رسد ترجمه دو قسمت از نوشته‌های ایزاک دوچر، متفکر بزرگ و مارکسیست لهستانی‌الصل است. وی در ۱۹۰۷ در کرزانو، شهرکی در بیست میلی غرب کراکو و ده میلی شمال آشوتیز، در خانواده‌ای یهودی مذهب بدنیا آمد. در آن زمان کرزانو شش هزار تن جمعیت داشت که از آن جمله چهار هزار و پانصد تن یهودی بودند.

خانواده ایزاک دوچر همچون دیگر همکیشان خود، سخت پابند معتقدات دینی بود و پدر دوچر می‌خواست تا فرزند ارشدش از خاخامان بنام یهود گردد. از همین رو پس‌را به مدارس دینی فرستاد و ایزاک مراحل مختلف تحصیلات مذهبی را با قابلیت چشم‌گیری گذراند. اما با همه این، با گذشت زمان کم‌کم از دنیای خفقان‌آور اهل مذهب روی گرداند.

دوچر خود بیان داشته که چگونه تحولات دنیای خارج، خشک فکری و انجاماد یهودی مذهبیان و طراوت و تازگی افکار و مردمانی، چون اسپینوزا و هاینریش هاینه دین و ایمان او را بیاد داد. در چهارده سالگی بایکی از کارگران چاپخانه پدر طرح دوستی ریخت. کارگری بود ماهر و کاردان و از رویدادهای جهان آگاه. افکار اشتراکی داشت و برخداوند بی‌ایمان بود. با همه این، همدم برگزیده دوچر بود و می‌کوشید تا فرزند کارفرما را هم‌رأی و هم‌زبان خود سازد. در شب «یوم کفاره»، کارگر جوان به ایزاک گفت که اگر خدا را باور نداری فردا بیدار من بیا به درگورستان یهودان، ایزاک پذیرفت و هنگامیکه پدر و مادرش به عبادت به کنیسه رفته بودند به دیدار گاه رفت. کارگر ایزاک را بکنار آرامگاه یکی از

1- Issac Deutscher

2- Chrzanow

خاخامان برد و در آنجا از جیب خود دو ساندویچ ژامپون و کره برد آورد. دوجوان به خوردن پرداختند. این کفر محض بود. در چنین روزی که همه یهودان روزه دارند و به عبادت مشغول، خوردن گوشت خوک و آنهم بر قبر یکی خاخام! و من از رفتار ستمگرانه خود در بهت فرو رفتم. ساندویچ را گاز می‌زدم و هر لقمه را بسختی فرو می‌بردم. هم می‌خواستم که چیز وحشتناکی در رسد و هم از در رسیدن آن می‌هراسیدم. انتظار رعدی را داشتم که مرا بر زمین بطلاند. همه چیز خاموش بود. همراه سراسر قضیه را چون شوخی بزرگی تلقی می‌کرد. دستم را فشرد و، از سر تأیید، دستی به پشتم زد. از او جدا شدم و دوان دوان به شهر باز گشتم.

**xalvat.com**

\* \* \*

نخستین بار در اثر فعالیت‌های ادبی بود که دوچر شهرتی یافت. در شانزده سالگی، اولین اشعارش در مجلات ادبی لهستان به طبع رسید. بر این اشعار، عرفان یهود، مضامین تاریخ و افسانه‌های قوم یهود اثر پایداری گذاشته است. گوینده رومان‌تیسیم لهستانی را با فولکلور غنائی یهود می‌آمیزد و می‌کوشد تا فرهنگ لهستانی و فرهنگ یهودیان اروپای شرقی و مرکزی را تلفیق کند. دوچر در آن زمان بعنوان مستمع آزاد درس‌های فلسفه، تاریخ و ادبیات را در دانشگاه کراکو دنبال می‌کند و درین مرکز هنری و فرهنگی لهستان، شبهای شعر او از وقایع مهم می‌گردد.

در هجده سالگی از کراکو به ورشو رفت. دست از شاعری برداشت و به نقد ادبی و بررسی عمیق‌تر فلسفه، اقتصاد و مارکسیسم پرداخت. در ۱۹۲۷ به حزب کمونیست لهستان پیوست (این حزب در ۱۹۱۹ غیر قانونی اعلام شده بود و از آن زمان تا ۴۵ - ۱۹۴۴ پنهانی فعالیت می‌کرد) و چندی نگذشت که سردبیر مطبوعات پنهان و نیمه پنهان حزب گردید. در ۱۹۳۱، به اتحاد جماهیر شوروی سفری کرد تا با وضع و نتایج نخستین برنامه اقتصادی پنج ساله آشنا گردد. دانشگاه‌های مسکو و مینسک او را به استادی خواندند تا تاریخ سوسیالیسم و نظریه مارکسیستی را تدریس کند. این مقام را نپذیرفت و به لهستان بازگشت.

درین هنگام به همکاری سه یا چهار تن از یاران خود، نخستین گروه مخالفان استالین را در حزب تشکیل داد. این گروه به خط مشی حزب داور بر اینکه سوسیال دموکراسی و نازیسم برادران دوقلو هستند و نه دو قطب مخالف، معترض بودند. روزیکه روزنامه پنهانی حزب با سرمقاله‌ای بعنوان «خطر بر بریت برقر از اروپا» انتشار یافت سردبیر از حزب اخراج شد و در زمره مرتدان درآمد (۱۹۳۲).

علت رسمی اخراج، آن بود که وی «خطر نازیسم را زیاده می‌گیرد و در صفوف کمونیست‌ها، هراس بی‌اساس را رواج می‌دهد».

در آوریل ۱۹۳۹، یکی از روزنامه‌های یهودی-لهستانی که چهارده سالگی بود دوچر را بعنوان مستحق در استخدام داشت ویرا بعنوان خبرنگار خود به لندن فرستاد. با شروع جنگ و کساد کار روزنامه‌های یهودی، دوچر به همکاری با روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های انگلیسی پرداخت و نخستین مقاله خود را بزبان انگلیسی بکمک فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها

در ۱۹۴۰، دوچر به ارتش لهستان در اسکاتلند پیوست اما بیشتر دوران زندگی نظامی وی، در بازداشتگاهها گذشت : این عنصر خطرناک و آشوبگر، بی آرام و قرار به احساسات ضد یهود ارتش و ارتشیان اعتراض می کرد . در ۱۹۴۲ آزاد شد و از جمله همکاران دائمی مجله اکونومیست لندن گردید و کارشناس مسائل اتحاد جماهیر شوروی، وقایع نظامی و مسائل اروپایی این هفته نامه معتبر گردید. در همین ایام با هفته نامه دیگر انگلیسی «ابزرور» Observer نیز به همکاری پرداخت .

**xalvat.com**

تا پایان جنگ روزنامه نویسی کرد. در ۱۹۴۶-۴۷ دنیای روزنامه نویسان را رها کرد و بیش از پیش به تحقیق و بررسی در تحول کمونیسم جهانی و خاصه تحول پدیده شوروی پرداخت. از همان زمان، دوچر بر آن شده درباره زندگی هر یک از سه شخصیت مهم تاریخ اتحاد جماهیر شوروی کتابی بنویسد. در ۱۹۴۹، زندگی استالین «بحث انگیز ترین زندگی نامه زمان ما» انتشار یافت و با این کتاب، دوچر بعنوان یکی از عمیق ترین و واقع بین ترین متخصصان مسائل اتحاد جماهیر شوروی در سراسر جهان شناخته گردید. «استالین» چندین بار طبع شد و به چندین زبان ترجمه گردید. در ۱۹۶۷، چاپ دیگری از کتاب با تجدیدنظر کامل انتشار یافت<sup>۱</sup>.

زندگی تروتسکی در سه جلد (پیامبر مسلح، ۱۹۵۴؛ پیامبر بی سلاح، ۱۹۵۹؛ و پیامبر مطرود، ۱۹۶۳)<sup>۲</sup> دو اهمیت آشکار دارد : اول آنکه این کتاب که در تحریر آن دوچر از مدارک و منابع چاپ نشده بایگانی خصوصی تروتسکی استفاده جسته است، بسیاری از گوشه های تاریک تاریخ معاصر اتحاد جماهیر شوروی را روشن می کند اهمیت دیگر آنکه، بگفته صاحب نظران در اینجا سلاست بیان و صلابت کلام نویسنده به آن پایه میرسد که ازین حماسه مرثیه آسای قرن اثر ادبی پر طراوتی میسازد. کیست که قتل تروتسکی را با قلم دوچر بخواند و اشک در دیده نگرداند .

مرک، دوچر را از نوشتن سرگذشت لنین بازداشت .

زندگی نامه های استالین و تروتسکی که اگر مرک امان می داد با «زندگی نامه لنین» می بایست تکمیل گردد ، از نخستین کار افزارهای هر دوستدار راستین تاریخ جنبش کارگری است. دوچر خود می گفت «این زندگی نامه های سه گانه را، هر روزی پایان رسد، بایستی همچون، بررسی واحدی جهت تجزیه و تحلیل مارکسیستی از انقلاب زمان ما تلقی کرد.» سه زندگی نامه بانوعی وحدت هنری ،

گذشته ازین دو زندگی نامه، دوچر را مقالات فراوان و کتب چندینست. مقالات

1- Stalin; A Political Biography, Snd. ed., Oxford, 1967.

2- Trotsky, The Prophet Armed, Oxford, 1954.

Trotsky, The Prophet Unarmed, Oxford, 1959.

Trotsky, The Prophet Outcast, Oxford, 1963.

وی در بیشتر روزنامه‌ها و ماهنامه‌های مرفقی و دست چپ جهان انتشار می‌یافت. از کتب دیگر او باید «اتحادیه‌ها در اتحاد جماهیر شوروی»، «روسیه، بعد چه می‌شود؟» (۱۹۵۳)، «مبارزه بزرگ» درباره تحولات روسیه خروشچنی (۱۹۸۵)، «دریخت‌های تاریخ: بررسی‌هایی درباره کمونیسم معاصر» (۱۹۶۶) ۲، «انقلاب ناتمام، روسیه ۱۹۶۷-۱۹۱۷» (۱۹۶۷) ۳ و «بالاخره «یهودی ناپهود و دیگر رسالات» (۱۹۶۸) ۴ را نام برد.

این نام‌ها تنها ندای دوریست از حیاتی‌آکنده از شور و ستیز. دوچر از زمره آن‌هاست. مبارزانی بود که در سنگین‌ترین روزهای دوران استالینی، نه از جنگیدن با بت اعظم استاد و نه از حزب سوسیالیستی خود بغض آفرید. همیشه و همواره، چون ناظری هم‌بیطرف و هم‌پر علاقه، به تجزیه و تحلیل جهان سوسیالیستی پرداخت. کلامش هرگز بوی لعن و طعن و نفرین نداد و لحن کین و کینه بخود نگرفت: واقع‌بینی نخستین خصیصه کار اوست. واقع‌بینانه هیچ چیز را نادیده نمی‌گرفت، همه چیز را بررسی می‌کرد و سپس سخن می‌گفت.

اما آنچه سخن او را از دیگران تمایز می‌داد نه تنها واقع‌بینی بل فکر جدلی و پندار مادی تاریخ بود. نوشته‌های او زنده‌ترین و آگاهانه‌ترین نمونه بکار بستن روش تحقیق جدلی و تحلیل مادی تاریخ است. مهم‌تر آنکه وی تنها و نخستین کسی است که جنبش کارگری اروپای شرقی و انقلاب اکتبر را از دید مارکسیستی تجزیه و تحلیل نموده است.

تجزیه و تحلیل او که در ورای آیات و روایات رسمی و فحش‌نامه‌های باسمه‌ای و آزادی انتخاب کرده‌ها، قرار می‌گیرد می‌تواند هم نشانه‌ای از قدرت دید مادی تاریخ باشد و هم توشه‌ای پربرکت‌کسانی را که در راه پرستی و بلند جهان‌فردا گام نهاده‌اند.

سخنی روزگار، شکنجه دائم ایام غربت نتوانست میان آنچه دوچر نوشت با آنچه

کرد تناقضی پدیدار کند. همین یکرنگی توانایی تازه‌ای به دوچر بخشید و کلامش را طنین اندازتر ساخت: پس از اکتبر ۱۹۵۶، در نخستین ماه‌های حکومت گومولکا، جوانان لهستانی دوچر و آثارش را از نو کشف کردند. در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دیگر کشورهای اروپای شرقی زندگی نامه سه‌جلدی تروتسکی دست بدست می‌گردید و در خفا از این خانه به آن یک می‌رود. برخی از احزاب کمونیست اروپای غربی و از آن جمله حزب کمونیست ایتالیا، مقالات دوچر را در مطبوعات خود به چاپ رساندند. در اروپای غربی و آمریکا، شهرت و اعتبار دوچر روزافزون بود. چهره آشنا و صدیق همه فریادکشی‌های رسواکننده، دوچر همه جا بود: در برکلی هم‌صدا با جوانان، دانشگاهی در اعتراض به جنگ ویتنام،

1- The Great Contest, Oxford, 1959.

2- Ironies of History : Essays on Contemporary Communist, Oxford, 1966.

3- The Unfinished Revolution, Russia 1917-1967, Oxford, 1967

4- The Non-Jewish Jew And Other Essays, Edited by Tamara Deutscher, Oxford, 1968 .

در کمبریج و اکسفورد و لندن در کوشش برای احیای نهضت کارگری و پرده‌داری از جامعه مذبذب و ریاکار انگلستان، در بروکسل، در رم و در مونیخ در میان جوانان و در گفتگو با آنان، در استکهلم بعنوان عضو دادگاه بین‌المللی علیه جنایات جنگی در ویمنام، در پاریس در صحنه‌ی زمستانی در تشریح جنازه ناتالیا سداف همسر راستین تروتسکی یا در مجلسی پر بحث و جدل درباره ریشه‌های اختلاف چین و شوروی. و آخرین و نه‌کمترین، در همدردی و همگامی باستم زدگان زنجیر شده «دنیای سوم».

مرگ دوجر در نوزدهم اوت ۱۹۶۸ در شهر رم رویداد.

\*\*\*

آخرین نوشته‌های که از او در ایام حیاتش طبع شد مصاحبه‌گونه‌ای بود درباره جنگ اعراب و اسرائیل در «مجله چپ نو» از مجلات معتبر انگلستان. (این مصاحبه که در کتاب «یهودی نابهود و دیگر رسالات»، صفحات ۱۵۲-۱۲۶، نیز نقل گردیده بر روایتی بفارسی هم برگردانده شده). دوجر «بنام یک مارکسیست یهودی‌الاصل، کسی که بستگانش را در اردوگاه‌های آشویتز... از دست داده است» سخن گفت، ماهیت استعماری و ارتجاعی سیاست دولت اسرائیل را آشکار کرد و هشدار داد که فتح صحرای سینا، شکست است زیرا فتح استعمار است و سر نوشت استعمار، شکست. بیدار دلانه گفت که دایان قهرمان ملی نیست بل خطر است که اسرائیلیان را تهدید می‌کند زیرا فاشیستی است به لباس مبدل.

\*\*\*

دو مقاله زیر یکی در آغاز سال ۱۹۵۹ چندی پس از برگزاری کنگره بیستم نوشته شده و در مجله «دوران نو» ژان پل سارتر انتشار یافته و دیگری بخشی از کتاب «مبارزه بزرگ» است که در شماره‌های ژوئن-ژوئیه نشریه «طریق اشتراکی» به چاپ رسیده.

از آن پس وقایع تازه‌ای در شوروی رویداده است و ازین جهت وقایعی را که درین مقالات به آنها اشاره می‌رود کهنه و قدیمی کرده است: امروز اگر هنوز گزارش مخفی خروشچف به کنگره بیستم انتشار نیافته است امامدتهاست که دیگر کسی موجودیت آنرا انکار نمی‌کند و در مجلات دائرةالمعارف هم از آن گفتگو می‌شود. در مورد مسأله کشاورزی و یا مسائل دیگر هم میتوان چنین نکاتی را یاد آورد. باید گفت که دوجر پس از برکناری خروشچف، کارنامه‌ای جامع، از دوران گذران وی بدست داده (این نوشته به ترجمه آزاده‌مردی که روایتش شادباد در شماره شهریور و مهر ۱۳۴۵ همین مجله انتشار یافت). انتشار دو مقاله‌ای که می‌آید فقط از آنروست که نحوه وقوع اصلاحات خروشچفی، پیدایش و حدود و امکانات آن را بدقت بیان می‌کند و این نه تنها برای درک علل تحول جامعه شوروی ضروریست بلکه می‌تواند در بررسی موقعیت‌های مشابه در دیگر جوامع نیز ما را یاری دهد.

xalvat.com

ع - ۵

۱- در نوشتن این مختصر، گذشته از نوشته‌های دوجر، خصوصاً از شرح حال و مقدمه‌های (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

جهان نو - ۵۳



# ۱- شوروی به کجای می رود؟

xalvat.com

حتی امروز هم گزارش وقایع سالهای گذشته بدون استثناء در اختیار همه قرار نگرفته است. این عمل بقدریج و با احتیاط انجام می شود. و تاریخ نویسان آهسته آهسته و جزء جزء محتوی آنها را افشاء می کنند (هنوز تاریخ انقلاب اکتبر به صورتی بیان می شود که چهره عظیم تروتسکی از آن غایب است. فقط گاهگاهی سایه او را در کنار صحنه انقلاب نشان می دهند. اما اگر هنوز نمایشنامه هاملت را بدون شاهزاده دانمارک بازی می کنند، متن نمایشنامه بیش از پیش اصیل و صحیح می گردد، در حالی که در زمان استالین تمام نمایشنامه جعلی بود و شاهزاده نقش خائن را بازی می کرد!) از نظر سیاسی، کوچکترین اجزاء حقیقت تاریخی که از بایگانی ها خارج شود يك ماده منفجره است. ماده منفجره ای که نه تنها افسانه شخصی استالین، بلکه اجزاء و مرکبات «درست اندیشی» را هم که شاگردان استالین به حفظش علاقه دارند، درهم می شکنند...

... حتی تبرمه ناقص مرتدین گذشته، هر گونه یکجا محکوم کردن ارتدادهای حال یا آینده را دشواری سازد. این تبرمه ها چنان «درست اندیشی» را از داخل به لرزه می آورند که گروه رهبری دیگر نمی تواند پیشرفتهای علم تاریخ و تعلیم تاریخ روسیه را که امروز اساس تعلیم و تربیت سیاسی این ملتست متوقف سازد.

که تا ما را دوچر بر کتاب «یهودی ناپهود و دیگر رسالات» نوشته است استفاده شده. این نخستین بار نیست که نوشته ای از دوچر در جهان نو انتشار می یابد. این مجله در شماره های گذشته مقالات زیر را از همین نویسنده منتشر کرده است.

«شکست خروشچفسیم» ترجمه الف-آزاده. جهان نو سال ۲۱، شماره های ۴-۵.

شهریور - مهر ۱۳۴۵، ص ۴۲-۵۵.

«یاسترناک و گاهنامه انقلاب» ترجمه مسعود رضوی. جهان نو، سال ۲۲ (۱۳۴۶)،

شماره ۲، ص ۱۰-۱۱ و شماره ۴-۳، ص ۱۵-۷.

«کشف داس کاپیتال» ترجمه پوریا. جهان نو، سال ۲۲ (۱۳۴۶) شماره ۷-۵،

ص ۷۶-۸۲.

در همین شماره قاسم صنعوی شرحی را که مارسل لیپمان در مرگ دوچر نوشته ترجمه

کرده است. (ص ۱۷۴-۱۷۳).

۱ - در هیچ ملتی و در هیچ دوره ای، تاریخ و سیاست همبستگی و ارتباط متقابلی، به شدت آنچه در شوروی امروز موجود است، بایکدیگر نداشته اند. مباحثات و مناظرات تاریخ نویسان شوروی بایکدیگر فیل از کنگره بیستم، مقدم بر فاشیونی های مبعویان و خروشچف، صورت گرفت و اتناقی نیست اگر در خود کنگره نیز قبل از خروشچف، خانم پانکراتوا، تاریخ نویس، یکی از هیجان انگیزترین سخنرانی ها را ایراد کرد. از آن موقع بعد، بحث میان تاریخ نویسان هنوز به پایان نرسیده است.

جهان نو - ۵۴

جای آن نیست که به تفصیل از جوش و خروش روشنفکری دورهٔ بعد از استالین گفتگو کنیم کافیهست بگوئیم که در آغاز کار «تصفیهٔ روشهای استالینی» خصوصاً نتیجهٔ عمل روشنفکران بود. نویسندگان، هنرمندان، دانشمندان و تاریخ‌نویسان پیش‌آهنگان «تصفیهٔ روشهای استالینی» بودند. این تقاضاهای ایشان ویلا اقل قسمتی از آنها با احتیاج‌ها و تمایلات گروه‌های رهبری و دوائر مؤثر اداره‌کنندهٔ حزب متقارن درآمد. و این امر است که خصیصهٔ فوق‌المادهٔ محدود ایدئولوژیک و اداری اصلاحات انجام شده را توجیه می‌کند. با وجود این، درست مانند اوایل این قرن روشنفکران همچون پرنده‌ای که خبر طوفان را می‌آورد عمل کردند. جنب و جوش ایشان نزدیکی یک دگرگونی را اعلام می‌دارد که در آن محتملاً نیروهای اجتماعی بسیار وسیع‌تری شرکت خواهند جست.

xalvat.com

× × ×

امروز طبقهٔ کارگر جدیدی که در اثر صنعتی کردن افراطی بوجود آمده، نیروی سیاسی را تشکیل می‌دهد که تاکنون قدرت آن در تاریخ روسیه، بی‌نظیر بوده است. اکنون در صنعت شوروی چهار یا پنج برابر بیشتر کارگر وجود دارد تا در قبل از انقلاب و یا حتی در حوالی ۱۹۲۰؛ در آن زمان صنایع بزرگ و مهم بیش از سه میلیون کارمزد نداشتند. امروز همین صنایع، حداقل پانزده میلیون کارمزد دارند (به استثنای کارمندان حمل و نقل، کارگران کشاورزی و مزارع دولتی، کارمندان فنی متوسط و عالی، و غیره). طبقهٔ کارگر نه تنها از نظر کمی افزونی یافته است، بلکه ترکیب و دید آینده‌اش هم تغییر کرده است. اینان دیگر آن کارگران قدیمی روسی نیستند که یک جوش و خروش سیاسی فوق‌الماده را با تأخیر فنی و نادانی تقریبی بی‌سوادان در هم آمیخته بودند. اکنون، اغلب، طبقه کارگریست بسیار پیشرفته که همهٔ تکنیک‌ها را با ولع فرا می‌گیرد و معلومات عمومی خود را گسترش می‌دهد. در میان جوانانی که اکنون وارد صنعت می‌شوند اغلب افراد تحصیلات متوسطه دارند. این تغییر را با مقایسهٔ زبر می‌توان نشان داد: در حدود یک ربع قرن پیش ۷۵ درصد کارگران صنایع مکانیکی را کارگران غیر متخصص و ۲۵ درصدشان را کارگران متخصص تشکیل می‌دادند. در ۱۹۵۵، نسبت درست بعکس شده بود: ۷۵ درصد کارگران متخصص و ۲۵ درصد کارگران دستی بودند. مسلماً این نسبت در همهٔ صنایع یکسان نیست. صنایع مکانیک پیشرفته‌ترین بخشهای اقتصاد است. اما وضع این بخش بسیار پرمعنی است زیرا که صنایع مکانیکی یک سوم کارگران صنعتی را بکار می‌دارد و قریب نیمی از محصول کل صنایع سنگین شوروی را تولید می‌کند.

در ابتدا، قدرت نظام اداری (بوروکراسی) شوروی بر ضعف طبقهٔ کارگر استوار بود. طبقهٔ کارگر روسی در ۱۹۱۷، آنقدر قوی بود که انقلاب اجتماعی را به پیروزی رساند، نظام بورژوا را سرنگون کند، بلشویکها را به حکومت رساند و در جنگ داخلی پیروز گردد. اما آنقدر قوی نبود که بتواند «دیکتاتوری طبقهٔ کارگر» را عملی کند و بر کسانی که به قدرت رسانده نظارت کند و در مقابل ایشان از آزادی خویش دفاع نماید. در حقیقت اینست کلید اساسی تحول بعدی یا فساد رژیم شوروی. در حدود سالهای ۲۱-۱۹۲۰، طبقهٔ کارگر

قلیلی که انقلاب کرده بود تقریباً نصف شده بود. (در آلمان، فقط ۱۵۰۰۰۰۰ تا دو میلیون نفر از مزد بگیران صنعت باقی مانده بودند.) از مابقی، عده زیادی در جنگ داخلی از بین رفته بودند. و عده دیگری کمپرسر یا کارمند شده بودند. و بالاخره دسته سومی که در اثر قحطی از شهرها به دهات رانده شده بودند، دیگر به شهرها بازنگشتند. اغلب کارخانه ها فلج شده بود. کارگران این کارخانه ها که دیگر نمی توانستند با کار تولیدی زندگی خود را تأمین کنند، به دزدی محصولات در کارخانه ها دست زدند و به بازار سیاه پناه بردند و از طبقه خود بیرون افتادند. طبقه مالکین سابق زمین و بورژوازی درهم شکسته شده بود؛ طبقه دهقان طبیعه قادر نبود اداره کشور را بعهده گیرد، طبقه کارگر صنعتی نیمه پراکنده و مأیوس شده بود. و در چنین حلقه اجتماعی، بوروکراسی تنها عامل فعال، متشکل و سازمان دهنده بود. بوروکراسی این حلقه سیاسی را پر کرد و سیطره خود را استوار ساخت.

در سالهای ۳۰-۱۹۲۰، طبقه کارگر دوباره جمع و تشکیل شد و بعد در سالهای ۴۰-۱۹۳۰، دوران صنعتی کردن شدید، شماره کارگران به سرعت فزونی یافت. معهذاً در آلمان در برابر دولت غدار و قدرت جدید، قدرتی نداشتند. بوروکراسی بخوبی بر مسند سوار بود و با انباشتن اختیارات و مزایا حلقوم ملت را در پنجه خود داشت. در آغاز کار، ازدیاد کمی طبقه کارگر نمی توانست ازدیاد قدرت وی را باعث شود و بعکس این ازدهاد، منبع ضعف جدیدی گردید. اغلب کارگران جدید را دهقانانی تشکیل می دادند که به جبر از دهکده هاشان بیرون کشیده شده بودند؛ فریب، وحشتزده، نا آشنا با عادات زندگی صنعتی و ظرفیت تشکیلاتی. اینان نه سنت سیاسی داشتند و نه اعتماد به نفس. دگرگوئیهای جنگ دوم جهانی و عواقب آن، بار دیگر تعادل جامعه را بهم زد. فقط ده سال بعد - در حدود ۱۹۵۰- بود که طبقه کارگر (که فزونی فراوان یافته بود) به شکل گرفتن و به صورت یک نیروی اجتماعی نو تشکیل شدن اقدام کرد: درین موقع، سنت صنعتی شهری بدست آورد، به اهمیت خود آگاهی یافت و اعتماد به نفس پیدا کرد.

تاکنون، این طبقه کارگر جدید، هر چند که مسلماً با تمایلات روشنفکران برای کسب آزادی موافقت، در جنبش سیاسی علیه استالینسم، ازیشان عقب تر مانده است. معهذاً کارگران نمی توانند به حدود ایدئولوژیک و اداری اصلاحات دوران بعد از استالین قیام کنند و نمی توانند بالاخره از تقاضاهای روشنفکران پافرا تر نگذارند؛ درین صورت باید که یک معنی کارگری ابتکاری و یک محتوی به جریان فکری و شعاری آزادی طلبانه بدهند. افکار شور و علاقه سیاسی ایشان بیش از پیش بر روی تناقضی که وضع نظری ایشان با موفقیت و ایمان دارد متمرکز می شود. از لحاظ نظری، کارگران قدرت رهبری کننده ملت را تشکیل می دهند و این فکر طی چهل سال به تأکید به ایشان تلقین شده. ازین رو، ممکن نیست که خود را تربیت شده، تعلیم یافته و حتی مدح شده حس نکنند. نمی توانند فکر نکنند که خود ایشاقتند که باید قاعده قدرت رهبری را تشکیل دهند و اخلاقاً خود ایشان چنین حقی را دارند و این امر ضرورتی است. معهذاً تجربه روزانه به ایشان نشان می دهد که قدرت رهبری کننده، بوروکراسی است و نه آنها. دست قوی پنجه

بوروکراسی است که نظم و ترتیب استالینی در «کار» را به ایشان تحمیل کرده . بوروکراسی ، به تنهایی ، دربارهٔ جهت سیاست اقتصادی ، هدفهای برنامه‌های پنجساله ، رابطهٔ میان کالاهای تولیدی و کالاهای مصرفی و توزیع درآمد ملی تصمیم گرفته است . بوروکراسی ، به تنهایی ، میزان حقوق متغیر و سطح مزدها را (که پرتگاهی میان قشرهای بالا و قشرهای پائین مردم ایجاد نمود) تعیین کرد . بوروکراسی تبلیغات استاخان‌ویستی را براه انداخت و به بهانهٔ تشویق و ترغیب سوسیالیستی ، کارگران را در مقابل یکدیگر علم کرد و ازین راه ، تعاون و همدردی کارگران را درهم شکست . در زمان استالین ، بازم بوروکراسی بود که با پشتیبانی کارگران اشرافی منشن و مرفه‌الحال<sup>۱</sup> فعالیت پرخشم و بی‌رحمی را علیه مساوات طلبی غریزی توده‌ها اداره کرد .

**xalvat.com**

تا این اواخر ، خود بوروکراسی هم دستخوش وحشت هوس‌آلود استالین بود و ازین وحشت ، بیش از طبقهٔ کارگر رنج می‌برد . این نکته تا اندازه‌ای تضاد میان مفهوم کاملاً نظری (تئوریک) دیکتاتوری طبقهٔ کارگر با اعمال واقعی قدرت بوسیلهٔ بوروکراسی را پوشیده می‌داشت . کارگران و «بوروکرات» ها در اطاعت از رهبر ، مساوی به نظر می‌رسیدند . شروع تصفیهٔ رویه‌های استالینی ، تفاوت میان موقعیت واقعی ایشان را با شدت زیاد آشکار کرد . تصفیهٔ رویه‌های استالینی در آغاز به ابتکار بوروکراسی صورت گرفت . کارمند و مدیر از نخستین کسانی بودند که از آن بهره بردند : از قیومیت مستبدانهٔ رهبر ، رها شدند و نفس راحتی کشیدند . این آزادی ، کارگران را به شدت بیشتری متوجه حقارت وضع خود ساخت . مهندس ، بوروکراسی نمی‌توانست تأمدت زیادی مزایای «تصفیهٔ رویه‌های استالینی» را در انحصار خود نگهدارد . بوروکراسی همین که خود را از وحشت گذشته رهایی می‌بخشید ، همهٔ جامعه را هم از شر آن راحت می‌ساخت . کارگران هم دیگر از ترس اردوگاه‌های کار اجباری کابوس زده نمی‌شدند . چون این وحشت عامل اصلی انضباط کار در دوران استالین بود ، از بین رفتن آن ، از بین رفتن انضباط را هم بدنبال می‌آورد . حکومت مال‌نکف قانون کار استالینی را بی‌ارزش اعلام داشت . این قانون رعیت‌آسا نقش خود را در مطیع ساختن توده‌های دهقانان کارگر شده به عادات منظم کار صنعتی بازی کرده بود و فقط به این توده‌های بی‌خانمان که نمی‌توانستند خود را رأساً با شرایط نو تطبیق دهند قابل اجرا بود . این قانون اکنون در مقابل طبقهٔ کارگر جدید بیش‌ازپیش بی‌فایده و نامؤثر می‌گردید . و در نتیجه ، وجود محیط آزادتری در کارخانه برای ازدیاد مر تب قدرت تولید و کارآمی صنعتی بیشتر ، شرط لازم شده بود .

کارگر نمی‌توانست به یک تقلیل سهل و سادهٔ انضباط در کارخانه قناعت کند و شروع کرد به استفادهٔ ازین آزادی تازه بدست آورده ، برای اعتراض به برتری مالی ، مقامی و حقوقی گروه‌های رهبری‌کننده و بوروکراسی . بی‌گفتگو ، مهمترین پدیدهٔ دوران بعد از استالین ، پیدایش دوبارهٔ تمایلات مساوات طلبانهٔ طبقهٔ کارگر است . تمایلاتی که مدتهای مدید سرکوب شده بود . ازین لحظه ببعد ، رویهٔ طبقهٔ کارگر در مقابل «تصفیهٔ رویه‌های استالینی»

۱- Aristocratie du travail

بارویة روشنفکران فرق پیدا می کند . روشنفکران خاصه به دهائی بخشیدن سیاسی علاقه نشان دادند و از نظر اجتماعی محافظه کارمانده اند . در حقیقت هم ایشان بودند که از نابرابریهای دوره استالینی بهره بردند . به استثنای معدودی افراد و بعضی گروه های کوچک که قادرند از نظر فکری بر موقعیت ممتاز فردی و نظر گاه گروه خود غالب آیند ، دیگر روشنفکران نمی توانند برچیدن این نابرابریها و دیگر گونی روابط موجود میان گروه های مختلف طبقات گوناگون جامعه شوروی را خواهان شوند و بیشتر به حفظ وضع اجتماعی موجود تمایل دارند . بعکس برای توده های کارگران ، جدائی از استالینیسیم ، اول از همه جدائی با نابرابریهای را که استالینیسیم تشویق می کرد شامل می شود .

نباید تصور کرد که احساسات مساوات طلبی که در میان طبقه کارگر احیاء می شود ، از نظر سیاسی ، با روشنی و وضوح بیان می گردد . این مساوات طلبی ، تا کنون هیچ ترجمان روشن و دقیقی در صحنه ملی نیافته است . ما تا بحال مطلع نشده ایم که اتحادیه های کارگری ، متینگ های کارگری ، خواستها و اعلامیه هایی در اعتراض به صاحبان امتیازات و برای تقاضای مساوات تصویب کرده باشند . هنوز هم کارگران برای بیان چنین تقاضاها یا رساندن صدای خود به گوش دیگران از آزادی کافی برخوردار نیستند . حتی مانند کارگرانی که به يك سندیکالیسم مستقل و به يك فعالیت سیاسی حقیقی عادت کرده باشند نتوانسته اند تقاضاهای خود را معین و معلوم کنند . سی سال پیشتر است که دیگر از داشتن عقاید سیاسی ، بیان و دفاع و تشریح آنها در مجامع عمومی ، از مقابله عقاید خود با عقاید دیگران ، از پیرو شدن یا انتخاب شدن دست کشیده اند . سی سال پیشتر است که زندگی سیاسی واقعی بعنوان يك طبقه ندارند . مشکل می توانستند این زندگی سیاسی را يك روزه احیاء کنند . حتی اگر حکومت کنندگان آزادی چنین عملی را به ایشان می دادند ، بنابراین ، این احساس مساوات طلبی تو به صورت محلی ، نادر و ناهماهنگ بیان می گردد . این احساس همیشه به صورت نیمه کاره و نیمه روشن بیان می شود ، و بوسیله فشاری که در محیط کارخانه بر می انگیزد ، عمل می کند . تظاهرات این احساس متشتت و پراکنده هستند . معهذاً ، احساس مساوات طلبی ، همانند انعکاس گنگ و تصفیة رویه های استالینی ، به گوش می رسد - انعکاسی که قدرت و حجمش رو به افزونیست .

بسیاری از تصمیمات جدید سیاست رسمی ، به روشنی ، این تقاضای مساوات طلبی توده ها را منعکس می کند: برای اولین مرتبه پس از ۱۹۳۳ ، حکومت به جدیت اصلاح کامل مرزها را مطالعه کرد و هر چند که این اصلاح هنوز يك شکل قطعی بخود نگرفته است اما از هم اکنون می توان به وضوح تغییر جریان ضد مساوات طلبی ، را مشاهده نمود . تا کنون طریقه پرداخت به تناسب واحدهای کالای تولید شده ، اساس نظام مرزها را بطور اعم تشکیل میداد . تا همین اواخر ، ۷۵ درصد از مرزها دو صنعت ازین نوع بود ، زیرا که این نوع پاداش خیلی راحت تر از «مزد ساعتی» به ایجاد طبقه پندی وسیع مرزها کمک می کرد . در میان انواع مزد واحدی ، رایج تر از همه ، طریقه به اصطلاح سوسیالیستی بود که به موجب آن کارگر در ازای هر واحد تولید شده ، اجر معین و ثابتی می گرفت . درین

شرائط ، کارگر استاخانویستی که ۲۰، ۳۰ یا ۴۰ درصد بیشتر از حد معین تسولید می‌کرد ۲۰، ۳۰ یا ۴۰ درصد بیشتر از حد معین مزد نمی‌گرفت بلکه ۳۰، ۵۰، ۸۰ درصد پاداشی بیشتر مزد می‌گرفت . اکنون این طریقه پاداش و مزد که در دوران استالین بعنوان عالی‌ترین محصول سوسیالیسم مدح می‌شد ، مضر به منافع صنعت و کارگران اعلام می‌شود . جنبش استاخانویستی ، که آنهمه برایش تبلیغات می‌شد ، امروز یواشکی مدفون گردیده و دوباره «مزد ساعتی» طریقه طبیعی مزدها شده است . سخره انگیز است اگر این امر را پیروز سوسیالیسم قلمداد کنیم . «مزد واحدی» و «مزد - ساعتی» ( و اولی خیلی بیشتر از دومی) ، هر دو اصولاً از انواع پاداش‌های سرمایه داری هستند . و این که اکنون باز گفتند به «مزد ساعتی» را می‌توان پیشرفتی تلقی کرد ، فقط می‌تواند خصیصه ارتجاعی بعضی از قسمتهای سیاست کار استالینی را نشان دهد . معهذاً این خود پیشرفتی است و نشان می‌دهد که دیگر کارگران به دعوت خشنی که استالین از طمع خود خواهانه ایشان می‌کرد (و این امر موجب درهم شکستن همبستگی طبقاتی آنها می‌گردید) گوش نمی‌دهند و حکومت ممبرور شده است این امر را در نظر بگیرد .

**xalvat.com**

علاوه بر این ، سال ۱۹۵۶ دو تصمیم پر معنا در سیاست جدید کار را با خود به همراه آورد : در حدود يك سوم به مزدها و حقوقهای پائین اضافه شد و اشل جدیدی برای حقوقها برقرار گردید که يك تجدید نظر اساسی به نفع محروم‌ترین کارگران و کارمندان را پیش بینی می‌کند . در زمان استالین ، هدف هر تصویب نامه‌ای که درین زمینه صادر میشد ، گسترش و افزایش اختلافی بود که میان مزدهای حداقل و مزدهای حداکثر وجود داشت . تصویب نامه‌های جدید بعکس به کاهش این اختلاف کمک می‌کنند .

بیداری حس مساوات طلبی ، سیاست تحصیلی حکومت را هم تغییر داده است . در آغاز سال تحصیلی ۵۷-۱۹۵۶ ، همه شهریه‌ها را حذف کردند . باید به یاد آورد که این شهریه‌ها ، اول بار ، در آغاز انقلاب ، هنگامی که حکومت لنین تأمین تعلیمات مجانی را برای عموم هدف خود قرار داده بود ، لغو گردید . فقر ، عقب ماندگی فرهنگی و ندرت بسیار وسائل آموزشی ، طرح تعلیم و تربیت مجانی و همگانی را غیر عملی ساخت . نفس قبول این اصل ، بعنوان اعلام يك هدف چندان بی‌اهمیت نبود . در آنوقت بود که استالین دوباره احد شهریه را برای تحصیلات عالی و متوسطه برقرار کرد و ازین راه تحصیل ، مزیت فرزندان صاحبان مزایا گردید . تحصیل پولی ، اختلاف اجتماعی را که سیاست استالینی کارمیان اولیاء ایجاد کرده بود ، شامل اطفال نیز می‌کرد . هدف این عمل ، حفظ و تشدید گروه بندی جدید جامعه بود و این امر به کمونیستهایی که استالین را انتقاد می‌کردند ، و خاصه به تروتسکی ، اجازه داد که استالین را متهم به گشودن راه برای يك بورژوازی جدید بنمایند . حذف کنونی همه شهریه‌ها بسیار پر معنا است . این وعده تازه تحصیل مجانی و عمومی که جانشینان استالین می‌دهند ، اهمیت عملی خیلی زیادتری از وعده لنین دارد ، زیرا که به يك نظام فرهنگی وسیع‌تری که هنوز هم در کمال رشد و توسعه است انکاء دارد . حتی در شرائط کنونی هم جامعه شوروی باید مسافت زیادی را طی کند تا به يك «برابری واقعی» در برابر مدرسه برسد . فقط در شهرها به اندازه‌ای مدارس متوسطه وجود دارد که همه شاگردان را بپذیرد . در

دهات تا سال ۱۹۶۰ نقصان وجود خواهد داشت. تعلیمات عالی برای همه، مرحله آینده است، همان طور که حذف شهریه‌ها، مالیات و باجی است که رهبران به مساوات طبیبی جدید می‌دهند.

xalvat.com

× × ×

بعضی از وقایع زندگی روزانه و صحنه‌هایی که در خیابانها می‌گذرد و در روزنامه‌های شوروی منعکس می‌شود به آدم ناآشنا و خارجی اجازه می‌دهد که تظاهرات، گاهی غیر منتظره، این روحیه جدید را در یابد. مثلاً اخیراً روزنامه تروند از واقعه‌ای که در میدان سرخ روی داده بود، گفتگو کرد: کارگری به عضوی از اعضای «مجلس عالی» نزدیک شد و وی را از اینکه لباسهایی پوشیده که هیچ کارگری نمی‌تواند برای خود تهیه کند به شدت سرزنش کرد و اظهار نمود «بخوبی دیده می‌شود که شما در تمام زندگی خود، ۲۴ ساعت هم در کارخانه کار نکرده‌اید». تروند که ازین نمونه «هرج و مرج طلبی» و ولات بازی، متغیر شده بود به خوانندگان خود خبر می‌داد که در حقیقت عضو مذکور قسمت اعظم زندگی خود را بصورت کارگر کارخانه کار کرده است و رویه «بازجویی کننده» چون رویه آدم بی‌لیاقت و بیمارهای بوده، زیرا که پیش ازین که بشود اسم و رسمش را فهمید، در میان جمعیت گم شده است.

درین حادثه، که با موضوع بحث ما بی‌ربطه به نظر می‌رسد، نکته‌ای نیست که نتواند کنایه و نشانه‌های شمرده نشود. در زمان استالین، تصور کردنی نبود که کارگری بتواند به یک عضو «مجلس عالی» نزدیک شود، و آنهم در «میدان سرخ» و کنار دیوارهای «کرم‌لین». بی‌شک این میدان محلی بود که به شدیدترین وجه از آن مراقبت می‌شد. پرازما مورپلیس بود و قاعده مردم عادی که در آنجا کاری نداشتند از رفتن به میدان حذر می‌کردند. اما جسارت کاملاً جدید کارگر هنوز هم به حدود معینی محدود است: پس از مؤاخذه صاحب منصب عالی‌رتبه، کارگر ترجیح می‌دهد ناشناس بماند و در جمعیت پنهان شود. دوران تغییر کرده است، اما نه آنقدر که کارگر تصور کند که بی‌مجازات می‌تواند افسکار خود را درباره لباسهای قشنگ «ایشان» و مزایای «ایشان» به زبان آورد: این که عده‌ای از «ایشان» از طبقه کارگر برخاسته باشند صحیح است، اما برای کسی که فقیرانه و سخت زندگی میکنند هیچ اهمیتی ندارد. زیرا که وی همان طور سخت و فقیرانه به زندگی خود ادامه می‌دهد. شاید نحوه اعتراضی که انتخاب کرده است شباهت دوری با لات بازی و هرج و مرج طلبی داشته باشد، اما همان طور که می‌دانیم آدمی احساسات خود را به این نحوه بیان نمی‌کند، مگر وقتی که نمی‌تواند به صورت مشروع‌تری بیانش نماید. و باید چه کینه‌ای از فابری در دل داشته باشد و چه اندوهی حس کند تا اینکه درست این طوری منفجر شود!

اعتراض کنند. در میان همکارانش خود را بیشتر از «میدان سرخ» در مصونیت حس می‌کند و ازین پس در آنجا، در مقابل منگنه، چرخ یا در غذاخوری، مزایای بوروکراسی و اشراف کار موضوع دائم بحث روزانه را تشکیل می‌دهد. این موضوع کهنه‌ترین موضوع-

1- Soviet Supreme - 2 Troud

هاست، اما پس از سکوت طولانی و مرگ آور دوران استالینی، چه تازگی دارد! در آنجا، کارگران، بین خودشان، وضع خود را در چهل سال پس از انقلاب مطالعه می کنند و آهسته آهسته شکل های تازه یک اقدام همگانی را جستجو می نمایند. شاید آن روزی که گمنام در روزی به «میدان سرخ» بازگردد، چندان دور نباشد. اما این باردیگر برای برخورد با یک آدم گله کننده و برای بیان گذرای اندوه تلخ خودش نیست که می آید. دوباره باز خواهد گفت، سر بلند و در میان هزاران هم مثل خودش، تا دوباره فریاد کهنه کارگران، طلب برابری و مساوات، این خواست بزرگ، را به گوش همگان رساند.

xalvat.com

× × ×

درباره استالین گفته اند که او نیز مانند پتر کبیر وسایل وحشیانه را برای بیرون راندن وحشیکری از روسیه بکار برد. درباره جانشینان استالین، می توان گفت که اسفناهیست را باروهای استالینی بیرون می رانند...<sup>۱</sup>

... در آغاز، جدائی از استالینیسم تحت شعار «بازگشت به قواعد لنینیستی دموکراسی در داخل حزب» شروع شد. کنگره بیستم منطقی می بایست این قواعد را کم و بیش زنده کرده باشد. با وجود این، بر هر کس که تاریخ بلشویسم را خوب می داند مسلمست که این نکته چه قدر از حقیقت بدور است. کنگره تمام تصمیمات و پیشنهادها را «به اتفاق آراء» بر حسب بهترین سنت های استالینی، تصویب کرد. هیچ بحث و مخالفت «علنی» و هیچ برخورد مستقیم آراء و عقایدی، جریان آدام این مذاکرات یکپارچه را بهم نزد. از صد نفر سخنران یکنفر هم پیدا نشد که حتی درباره یک نکته جرئت انتقاد از خروشچف یا یکی دیگر از رهبران را بخود بدهد. هیچ مسئله مهم سیاست داخلی یا بین المللی حقیقتاً به مباحثه گذاشته نشد. تغییر رژیم داخلی حزب تاکنون فقط به یک نکته محدود شده است: تصمیمات مهم سیاسی فقط بوسیله خروشچف یا حتی بوسیله یازده عضو «شورای عالی» (پرزید یوم) گرفته نمی شود، بلکه بوسیله کمیته مرکزی ۱۲۵ نفری (یا ۲۲۵ نفری با به حساب آوردن اعضای علی البدل) گرفته می شود. به نظر می آید که در داخل این دستگاه بحث آزاد دوباره ایجاد شده باشد و اختلاف عقیده ها بارای اکثریت حل شده باشد. فقط تا این حد است که قواعد لنینی، دوباره احیاء شده است. اما در زمان لنین، اختلاف های موجود در کمیته مرکزی، عموماً از حزب و حتی از همه ملت پنهان نمی شد و هر آدم ساده ای می توانست عقاید خود را درباره مسائل مورد بحث بیان دارد. کمیته مرکزی پس از استالینی تاکنون هرگز اختلاف

۱ - بیرون کردن استالینیسم یا توسل به وسائل استالینی در سخنرانی «د، آ. لا

زورکینا» در کنگره بیست و دوم (پراوا، ۳۱ اکتبر ۱۹۶۱) بخوبی به چشم می خورد، «ایلیچ همیشه در قلب منست، همیشه، رفقا. در سخت ترین مواقع توانستم به زندگی ادامه دهم چون ایلیچ در قلب من بوده و من از او پرسیده ام: چه باید کرد؟ (کف زدن های حضار) در روز من از لنین راهنمایی طلبیدم. همچون انسان زنده ای در برابر من بود و بمن گفت: من ازین که در کنار استالینی باشم، که این همه بدی به حزب کرد ناراحتم». (کف زدن های شدید و ممتد حضار) م.



عقاید خود را به اطلاع همه حزب رسانده . به این ترتیب به نظر می‌رسد که فقط رأس مراتب حزبی کم و بیش به صورت لنینیستی اداره می‌شود و مراجع پائین تر هنوز هم به طریق استالینی ، هر چند که باشدت کمتر ، اداره می‌گردند . اما حزب هم نمی‌تواند تامدت طولی نیمه برده و نیمه آزاد بماند . رأس مراتب و مراجع بالا باید بالاخره آزادی را که تازه به دست آورده با قسمت‌های پائین تقسیم کند ، وگرنه این آزادی را هم از دست خواهد داد .

**xalvat.com**      × × ×

تاکنون ، تصفیهٔ روبه‌های استالینی ، در داخل شوروی ، مانند اصلاحی از بالا ، تغییری محدود و در همهٔ مراحل اداره شده و نظارت شده بوسیلهٔ قدرتمندان صورت گرفته است . این حالت اتفاقی نیست و وضع جامعهٔ شوروی را در «بالا» و «پائین» در نخستین سالهای پس از مرگ استالین ، منعکس می‌دارد .

در «بالا» منافع پر قدرتی که با هر گونه اصلاحی مخالفت داشتند ، می‌کوشیدند که این اصلاح به محدودترین حال ممکن بماند و اصرار داشتند که گروه حاکم ، در همه احوال ، به شدت ابتکار عملیات را در دست داشته باشد تا آنکه فشار توده‌ها نتواند قدرت را از ایشان بگیرد . طبیعتاً رویهٔ بوروکراسی روبه‌های متناقض است . احتیاج به منطقی کردن طرز کار دستگاه حکومتی و رهایی بخشیدن روابط اجتماعی از قیود معایر پارو ح زمان ، بوروکراسی را به ترغیب اصلاحات کشاند . اما در عین حال بوروکراسی ، بیش از پیش ، از اینکه اصلاحات تسلط و برتری اجتماعی و سیاسی‌اش را تهدید کند می‌هراسید . « اشراف کاره هم بر سر همین دو راهی بودند : ایشان هم کمتر از دیگر کارگران به از بین بردن انضباط و حشمتناک گذشته علاقه نداشتند ، اما نمی‌توانستند از نیروی روز افزون و شور مساوات طلبی ، هر اسناک نباشند و از اینکه تغییرات در سیاست کار ، کم مزدترین کارگران را ، بدون هیچگونه جبرانی برای مرزهای حداکثر ، تشویق می‌کند ناراضی نمانند . ملاحظاتی از این قبیل ، بر گروه‌های حاکم گوناگون و افسران ارتش حکومت می‌کند . ایشان بیش از هر چیز دیگر مایلند که موقعیت خود را حفظ کنند . رویهٔ همهٔ این گروه‌ها را می‌توان این چنین خلاصه کرد : اصلاحات از بالا ؟ بله و بهمه وسائل . احیاء يك جنبش خلق الساعه از پائین ؟ نه ، هزار بار نه !

در «پائین» تاکنون همه چیز «اصلاحات از بالا» را ترغیب کرده است . در اواخر دوران استالینی ، تودهٔ ملت بی‌صبرانه خواهان تغییری بود ، اما کاری برای انجام این خواست خود نمی‌توانست بکند . نه فقط از ترس و هراس می‌بخکوب شده بود ، بلکه قدرت سیاسی هم در هم شکسته شده بود . هیچ جنبش خلق الساعه ، اما هم آهنگ و سراسری از پائین منشعب نشد تا این تقاضاهای توده را به حکومت کنندگان اطلاع دهد و از ایشان امتیازاتی بگیرد ، بر نامهٔ جدیدی اعلام کند ، رهبران تازه‌ای تربیت نماید و تعادل نیروهای سیاسی را تغییر دهد . از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵ ، زندانیان سیاسی و تبعید شدگان ، در اردوگاه‌های دور دست نواحی قطبی ، دست به اعتصاب زدند . این اعتصابها بالاخره انحلال اردوگاه‌ها

Destalinisation - ۱

را موجب شد . این مبارزه ، مبارزه‌ای بود در سرحدا ت فراموش شده حیات ملی . اما اینکه زندانیان سیاسی ، پس از فاصله‌ای چنین طولانی ، قادر باشند که مبارزه برای احقاق حقوق خود را دوباره شروع کنند ، برای تمام کسانی که تاریخ روسیه را می‌شناسند ، نشانه آن بود که روسیه تکان می‌خورد . بعد ، سال ۱۹۵۶ يك نوع جنب و جوش و ناسازجی در دانشگاه های لنینگراد ، مسکو و دانشگاه های دیگر شهرها را با خود به همراه آورد . مع هذا ، این جنبشها و جنبشهای مشابه آنها ، هر چند که چون علامت يك مرض پر معنا هستند . اما هنوز احیای واقعی نیروهای سیاسی را در اعماق اجتماع موجب نشده اند .

فقط این نیست که طبقه کارگر عادت به يك تشکیلات مستقل و يك مبارزه خلقی الساعه را از دست داده است بلکه استالینیسم هم در وجدان سیاسی ملت خلائی به جا گذاشته است و برگردن این خلاء زمان می‌خواهد . باید اضافه کرد که این خلاء نسبی است و بهیچ وجه خلاء مطلق نیست ، استالینیسم در عمل با گسترش تعلیم و تربیت ، با بیدار کردن کنجکاوای فکری ملت و بازنده نگاهداشتن سنت سوسیالیستی انقلاب - هر چند که به روایتی مخدوش و جزئی انجام می‌شد - عواملی را که بالاخره باید يك وجدان سیاسی با نیروی حیاتی فوق العاده ایجاد کنند تحریک و تشویق نمود . اما استالینیسم در عین حال ، به قدرت زور ، از اجتماع و اتحاد این عوامل برای تشکیل يك وجدان سیاسی و يك فکر سیاسی مثبت جلو گیری کرد . بی اندازه توانائی های « پالاقوه » ملت را افزونی داد و اساساً از قوه به فعل درآمدن این نیروها را مانع شد . درست اندیشی ، استالینی سیمهای خارداری از اصول خشک خود به دور این روحیه تکامل یافته و تقویت شده ملت کشید . درست اندیشی ، استالینی ، مردم را از مشاهده واقیتهای ، مقابله آنها با یکدیگر و نتیجه گیری ازین مقابله منع می‌کرد و هر گونه تبادل فکر و بحث سیاسی واقعی را در میان گروهها و در میان افراد ، غیر ممکن می‌ساخت . تصفیه رویه های استالینی ، بازتاب های سرکوبی شده و خفه شده را آزاد کرد و طرق ارتباط را بر آنها گشود اما این امر هیچ تغییر درین واقیعت نمی‌دهد که ملت در حالت ناتوانی سیاسی ، در هم و برهمی و عدم فعالیت به این دوران جدید پا گذاشته است و هر تغییر فوری در رژیم یا در محیط سیاسی ، فقط می‌توانست بوسیله اصلاحات از بالا شروع شود . این اصلاحات از بالا ، نتیجه عمل کسان دیگری جز استالینی ها نمی‌توانست باشد . اگر بلشویکهای عضوجناح های مخالف گذشته - طرفداران تروتسکی ، طرفداران زینوویف ، طرفداران بوخارین - تا امروز زنده مانده بودند ، خروشچن ، بولکانین ، وروشیلف و دارو دسته شان ، از مدتها قبل هر گونه قدرت و نفوذی را از دست داده بودند و ضد استالینی ها ، با شور و شدت بیشتری تصفیه رویه های استالینی را انجام می‌دادند . اما مخالفان گذشته نابود شدند و در رژیم استالینی جناح های مخالف تازه ای نه می‌توانستند تشکیل شوند نه اینکه توسعه یابند . با وجود این ، ترك استالینیسم برای اتحاد جماهیر شوروی يك ضرورت اجتماعی و سیاسی شده است و این ضرورت بوسیله نیروی انسانی موجود انجام می‌شود . و ازین راه وظیفه ای که باید حق تاریخی و سهم مسلم ضد استالینی های حقیقی می‌شد ، بمهده

xalvat.com

Orthodoxie - 1

خود استالینی‌ها واگذار شد که نمی‌توانند انجامش دهند مگر با بی‌میلی و نوعی دو رویی . اینان باید قسمت اعظم آنچه را که حاصل عمر خودشان بوده از بین ببرند و طوری هم‌ازین ببرند که موجب از بین رفتن خودشان نشوند . برخلاف انتظار همگانی ، شرایط مالکیت و خروشچف را مجبور کرد که تا حدودی مانند مجریان وصیت نامه تروتسکی عمل کنند . تصفیه رویه‌های استالینی، ایشان بمانند «سکی که فقط روی پاهای عقبش راه برود» پیش می‌رود . به قول ساموئل جانسون ، چندان خوب پیش نمی‌رود . اما عجب آنجاست که بطور کلی باز هم به پیش می‌رود !

**xalvat.com**

۱- در تاریخ ، چند مورد بسیار معروف وجود دارد که چون هیچ نیروی انسانی دیگری در دست نبود ، ضرورت در میان بی‌صلاحیت‌ترین انسانها نمایان شد . البته هر بار که حکام محافظه کار مجبور شدند به اصلاحات ترقیخواهانه دست زنند ، حاصل کارشان متناقض و ناهماهنگ بود و مشکلات آینده را چند برابر ساخت . من در کتاب خودم «روسیه ؛ و بعد چه می‌شود ؟» (۱۹۵۳) در نظریه و تحلیل شرایط اجتماعی که جانشینان استالین را مجبور به بریدن با استالینیسم خواهد کرد ، وضع ایشان را با وضع تزار الکساندر دوم «بزرگترین مالک سراسر روسیه» مقایسه می‌کردم که بخلاف منافع طبقه فئودال ، مالکان زمین و منافع خودش دهقانان روسی را از بندگی (serfage) آزاد کرد . مثال دیگر بیسمارک رئیس طبقه زمین داران (بونگرس) است که آلمان فئودال را تغییر داد و آن را با شرایط توسعه بورژوازی تطبیق داد . می‌توان در زمان ، ازین نیز عقب‌تر رفت و تصفیه استالینی را با اصلاح کلیسای رم در قرن شانزدهم مقایسه کرد - اصلاحی که مقدمه «شد رفورم» (عکس‌العمل کلیسای کاتولیک در مقابل رفورم مذهبی کالون ولوتر) بود . پاهای خاندان بورژوا کایسارها به فساد و بی‌اعتباری کشانده بودند . و آنانکه کایسارها اصلاح کردند و مرتبش را بالا بردند ، کاردینالیتهایی بودند از خدمتگزاران بورژوا ؛ اصلاح کنندگان ؛ قبل از هر چیز «شخصیت پرستی» را در واتیکان محدود کردند و اختیارات سیاسی پاپ را تقلیل دادند . و بعد ، جنایات خاندان بورژوا را به مؤمنین و متدبنین اطلاع دادند . کاردینال کاسپار کنتارینی ، یکی از معروفترین اصلاح‌کنندگان ، به الکساندر قازنز ، پاپ پل سوم ، نوشت : «حکومتی را که قاعده و قانونش اراده و خواست یک فرد باشد - اراده‌ای که طبیعتاً به سلطان تمایل دارد - می‌توان حکومت نامیده ؛ پاپ باید بداند که کسانی که در تحت حکومت اویند ، مردمی آزادند .» شوراها و واتیکان بر سر این مسئله ، اختلاف نظر داشتند (مانند کرمان در دوران ما) . بعضی از اسقف‌ها و کاردینالیتهای عضو شورای واتیکان «تصفیه رویه‌های بورژوائی» را انتقاد می‌کردند و می‌ترسیدند که بی‌اعتباری محکومیت پاپ متوفی ، شامل حال مذهب کاتولیک هم بشود و اقتدار کلیسارها ازین بهره کاردینال کنتارینی به دلایل ایشان جواب داد ، «چطور ؛ بجای دلسوزی برای شهرت دو یاسه پاپ بهتر نیست بکوشیم و آنچه را تغییر داده‌اند دست‌کنیم و برای خود شهرت نیکی ایجاد نمائیم ؟» خروشچف هم می‌توانست ، در کنگره بیستم ، قبل از اقدام به دریدن نقاب استالین ، این چنین گفتگو کند . اما بازی کردن با این تشبیهات و مقایسات نباید موجب از یاد بردن اختلافات مهمی که میان شخصیت حکومت کنندگان ، نهادهای اجتماعی و محیط و زیربنای اجتماعی وجود دارد ، گردد . کلیسای رم کارهای عامه را بهمه نداشت ؛ نه اقتصاد ملی شده یک جامعه صنعتی مدرن و در حال گسترش را نقشه‌ریزی می‌کرد و نه به ارشاد و هدایت این اقتصاد موزف بود .

## ۲- دوران گذران خروشچف

xalvat.com

چنینند واقیتهائی که تحول بعدی اتحاد جماهیر شوروی را موجب شدند : انزجار عمومی از استالینیسیم و توافق و تقارن گذران روحیه و طرز فکر حکومت کنندگان باروچییه و طرز فکر حکومت شوندگان ؛ ضرورت مطلق اصلاحات برای از میان برداشتن موانع استالینی که در معبر قدرت و نیروی کارآئی ملی وجود داشت ؛ ناتوانی طبقات اجتماعی پائین (کارگران و دهقانان) در نشان دادن قدرت خویش ؛ وجود نداشتن جنبشهای سیاسی که درهم آمیزند و در میان توده‌ها ریشه داشته باشند ، و بالاخره ، آگاهی گروهی از رهبران به ضرورت اصلاحات و تصمیم نسبی به اجرای آنها . در غیاب یک جنبش ضد استالینی هم از پائین ، اصلاحات فقط می‌توانست از بالا ، از گروه استالینی حاکم ، سرچشمه گیرد .

**اصلاحات از بالا:** وقتی که عامل قطعی اصلاح نظام بوروکراتی خود بوروکراسی باشد ، بالاچار این اصلاح متناقض و محدود می‌شود ، زیرا که هدف این اصلاح عاقلانه‌تر کردن و منطقی‌تر کردن روش حکومتست و نه حکومت را مطیع یک نظارت اجتماعی و سیاسی «پائین» نمودن . اما پس از حکومتی چنان غیرعقلانی و غیرمنطقی و سراسر افراط و تفریط ، چون حکومت استالین ، عاقلانه کردن ساده‌روش حکومت و ترک افراط و تفریط‌ها هم بخودی‌خود ، پیشرفت مهمی بشمار می‌آید .

کمی پس از مرگ استالین ، من‌وضع موجود را باوضع روسیه پس از مرگ تزار نیکولای اول (در سال ۱۸۵۵) مقایسه می‌کردم . در آن زمان ، همه تمایلات مرفقی ، خواهان لغو بردگی بودند ، اما چون جنبش اصیلی «در پائین» وجود نداشت ، تزار الکساندر دوم «آزاد کننده» ده‌اقلین گردید . من پیش‌بینی می‌کردم که بزودی چیزی شبیه به این پیش‌خواهد آمد: گروه استالینی حاکم خود مجبور خواهد شد که نحوه حکومت را «آزادی بخشده» وستون فقرات وضع پلیسی را که با اردوگاه‌های کار اجباری و مهابت و وحشت خود معادل معاصر بردگی شده بود ، درهم شکند . اما همچنان که تزار الکساندر دوم ، قادر نبود بردگی را به نحوی از میان بردارد که هم قاطع باشد و هم موجب رضایت دهقانان گردد ، جانشینان استالین هم نتوانستند احتیاجات ملت را بطور کامل برآورده سازند . همه ایشان کم و بیش شریک جرم ارادی و آگاه استالین بودند . همه ایشان به پیروزی استالینیسیم امید داشتند . اینان نمی‌توانستند به خود اجازه دهند که زخمهای چرک‌آلود میراث دوران استالین را آزادانه نمایان سازند . گذشته از مولوتف ، بریا ، گاکا نوویچ و دیگران ، خروشچف و مالینکف هم استالین را در صحنه‌سازی تصفیه‌های خونین ، در تأسیس اردوگاه‌های کار اجباری ، در از میان بردن همه مخالفان یاری کرده بودند و نمی‌توانستند تمام حقیقت را درباره همه این وقایع بگویند . و معهذا ، برای آنکه ریشه کن کردن همگی و حقیقی معایب ممکن شود ، می‌بایست تمام حقیقت را بیان کرد (اکنون هم می‌باید) . بدون چنین افشای بیرحمانه‌ای ، غیرممکن بود (هنوز هم غیر ممکن است) که کاملاً بر استالینیسیم مسلط شد و ازین مرحله گذشت .

ممکنست این سؤال طرح شود که چرا ملتی بزرگ، در لحظه‌ای که تمایل مقاومت ناپذیری برای تصفیه ابراز میکرد، نتوانست مردانی را که گذشته‌های پاک داشته باشند (بجز شاگردان استالین) عرضه کند؟ پاسخ بهمان اندازه وحشتناک است که ساده: همه رهبران ضد استالینی از میان برداشته شده بودند و ملتی که در آن‌مدتهای مدید هر گونه فکرسیاسی متبلور و متحجر شده بود، یکروزه نمی‌توانست رهبران تازه‌ای بوجود آورد. برای شوروی، تصفیه رویه‌های استالینی یک ضرورت ملی شده بود ولی چون هیچ «ضداستالینی» وجود نداشت که بخوبی این کار را انجام دهد، این وظیفه اجباراً به رهبران استالینی - که فقط می‌توانستند آن را نیمه‌کاره انجام دهند - محول می‌شد. این را شرایط موجود به ایشان تحمیل کرد، اما اساساً و ذاتاً وظیفه‌ای نامطبوع بود. در برابر چنین وظیفه‌ای انتخاب میان راستی و تزویر، میان جرات و ترس، میان رابطه شخصی خودشان با استالینسم و میل ایشان به جدائی از آن، میان گذشته و آینده، گروه ایشان را به چند دسته تقسیم کرده بود و فرد فرد ایشان را دچار تردید و بهران درونی نموده بود.

xalvat.com

### دولتی‌ها و دوراهی‌های خروشچف: اختلافات و رقابت‌های جانشینان استالین

بایکدیگر این دو راهی‌ها و دولتی‌ها را روشن کرد. اختلاف میان طلبان و محافظه-کاران، اختلاف میان مخالفان رویه‌های استالینی و طرفداران سرسخت استالین، در هر مسئله مهم سیاسی نمایان شد. نحوه‌ای که این مبارزه بخود گرفت نیز روشن‌کننده تناقضات وضع موجود است. گروه حاکم، در عین حال، هم به عادات و رسوم استالین پایبند بود و هم مایل بود که از قید آنها رهایی یابد. این مبارزه، در مورد هیچ کس به روشنی و وضوحی که در مورد خروشچف نمایان شد، بوجود نیامد؛ در طول مبارزه‌ای که برای رسیدن به قدرت نمود، وی هم مثل استالین رفتار کرد و هم خیلی متفاوت از استالین. او هم میان گروه‌های مخالف و متضاد، همیشه «حدوسط» را انتخاب کرد. گاهی افکار و عقاید گروهی از مخالفین خود را تصاحب کرد و گاهی افکار گروه دیگر را. بیش از هر کس دیگر به درهم شکستن و درست اندیشی، استالینی‌کمک کرد ولی مدافع آن هم بود. مخالفین چپ و راست خود را حذف کرد اما گذشته از حالت استثنائی بریا، تاکنون هیچ کدام از ایشان را نابود نکرده است. حتی مالینکف یا مولوتف را از حزب هم اخراج نکرد. بنظر می‌رسد که او هم مانند استالین رهبری دسته جمعی را از بین برده باشد، معهذا همچون استالین حاکم مطلق و فعال مایشاء نشده است. به شدت به اصل یکپارچگی حزب پای بندست؛ در حزب، هیچ فکر مخالف باطرز فکر رسمی - یعنی نظر خود او - نمی‌تواند میان شود، معهذا مخالف را دشمن توده قلمداد نمی‌کند و حتی متعصبین را از ورافضی‌گش‌های ایدئولوژیکی، بر حذر می‌دارد. وی، در عین حال، عکس‌العمل علیه استالینسم و بستگی به استالینسم را مجسم می‌دارد.

با وجود خصیصه و سنن سیاسی گروه حاکم و خورد خروشچف، تعجب آور نیست که اصلاحاتی را علیرغم میل خود انجام داده باشند و یا حتی اینکه سعی کرده باشند تا آنچه را از نظام استالینی می‌شود نجات داد نجات دهند، بلکه تعجب آور اینست که نتوانستند چیزی کمی را نجات دهند و اینقدر اصلاحات (آنهم اصلاحاتی به این اهمیت) انجام دهند. بیشتر از

یکبار خواستند به عقب برگردند. این امر نخستین بار پس از قیام برلن (۱۹۵۳) و سپس هنگام جنگ داخلی مجارستان (اگر بخواهیم فقط بهمین دو برگشت مهم اشاره کنیم) نمایان شد. این وقایع، خطرات و مخاطرات ذاتی «تصفیه رویه‌های استالینی» را برایشان روشن کرد و بطور موقت و گذران، موقعیت مخالفان اصلاحات را تحکیم بخشید (تصادف ساده‌ای نبود که چند ماه پس از جنگ بوداپست، مواوتف و گاکانویچ داشتند به برکنار کردن خروشچف موفق می‌شدند). مهم‌ها، تاکنون، کوشش‌های مختلف برای جلوگیری از جریان اصلاحات جز پیروزیه‌های محدود و کوتاه مدت نتیجه دیگری نداده‌است. جریان اصلاحات در یکی از بخش‌های زندگی اجتماعی متوقف می‌شد، ولی در بخش دیگری سر بر می‌آورد و مقاومت ناپذیر، نوسه می‌یافت. خروشچف که در سطح این جریان اصلاحات بود، خود را به رأس آن رساند و در رأس آن قرار گرفت. با اینکه خروشچف در دفاع از «دورست اندیشی» استالینی آنهمه فعالیت کرده است، در پیش ملت شوروی اوست که قهرمان تصفیه استالینسم، و نویسنده مشهور گزارش مخفی به کنگرس بیستم، بشمار می‌آید. خود او هم ازین امر آگاه بود و هر چه می‌توانست کرد تا به شهرت «اصلاح طلبی» خود رونق دهد. کشنده‌ترین و مهلک‌ترین سلاح او علیه رقیبانش، منعم کردن ایشان به محافظه‌کاری و علاقه فراوان آنها به ادامه جنایات دوره استالینی است. روشن است که در شوروی امروز هیچ چیز دیگر به اندازه این اتهام دقیق و روشن، تنفر عمومی را از یک رهبر موجب نمی‌گردد. استالینسم فقط توانست به چند مبارزه دست دوم و بی‌اهمیت دست بزند. عقب‌نشینی استالینسم ادامه دارد.

xalvat.com

**پایان بخشیدن به «عدالت و دادگستری» استالینی.** هدف این رشته اصلاحات جدید، بالا بردن میزان کارآمی اقتصادی و اجتماعی و همچنین ارضای نیمه‌کاره خواستهای بیان نشده قشرهای مختلف یا گروه‌های اجتماعی بود. گفتم پلیس سیاسی مهار شده بود و جامعه از وحشت شدیدی که در آن زندگی می‌کرد، رهائی یافته بود. این طریق که خیلی پیش‌تر از به قدرت رسیدن خروشچف شروع شده بود و ادامه هم داشت، در اصول قانون جزای جدید - که به قول مقدمه رسمی آن «از میان برداشتن میراث شرم آور گذشته» را هدف دارد - به صراحت نمایانست. پلیس سیاسی از اختیار محکوم کردن، حبس کردن و تبعید کردن اتباع شوروی محروم شده است و جاکمات پنهانی، اتهامات درهم برهم و عجیب غریب، مسئولیت مشترک و بسیاری دیگر از جنبه‌های شرم آور «عدالت» استالینی، در حال انقضاء و انهدامند. روشن است که تصویب قوانین جدید، بخودی خود، دلیلی بر رعایت و اجرای آنها نیست و ادعای خروشچف را مبنی بر اینکه امروزه دیگر یک مجرم سیاسی هم در زندانهای شوروی نیست، باید با احتیاط تلقی کرد. در هر صورت، نسبت به دوران استالین تغییرات انکار ناپذیرست و بسیاری از مسافران مغرب‌زمینی، که عقاید مستقل و انتقادی دارند، برین تغییرات گواهی داده‌اند.

**امتیازاتی به کارگران.** از میان اصلاحات، از نظر اهمیت، دومین اصلاح تقلیل قدرت بوروکراسی بطور کلی است. تمجب آورترین اعمال، انحلال بسیاری از وزارتخانه

های اقتصادی بود که همه اقتصاد ملی را در نظارت خشک و دقیق خود داشتند. بی شک، برای بالابردن میزان کارآیی اقتصادی، این نوع نظارت بیش از حد متمرکز می‌بایست از بین برود. بالغ بر صد شورای اقتصادی محلی جانشین این وزارتخانه‌ها شد. مسلمست که درین شوراها عامل بوروکراتی شهرستانها به قدرت خود میباید. اما چون این اصلاح بتواند احیای ابتکار محلی شروع شد، بوروکراسی نمی‌تواند فوائد آن را به نفع خود بسیج کند. در شوراها محلی، تعادل جدیدی میان مدیریت و کارگران برقرار می‌شود؛ دیگر کارگران تحت تسلط مدیران نیستند. اختیارات اتحادیه‌ها گسترش یافته است. وظیفه اتحادیه‌ها در دفاع کارگران به ایشان یادآوری شد و نقش شورای کارخانه‌ها مهم‌تر گردید. تضعیف وحشت پلیسی و وعده قوانین جدید کار و بالآخره قانون جزای جدید هم به تغییر محیط در صنعت کمک کرد. دیگر کارگران ترس اردوگاه‌های کار اجباری کاپوس زده نمی‌شود، و نه بخاطر اشتباه‌های کوچک در کار ممکن است مجازات شود و نه وقتی که می‌خواهد اظهار عقیده‌ای کند دشمن خلق قلمداد می‌گردد. حس مساوات طلبی کارگران، که در حال احیاء است، تغییرات بیشتری را در سیاست کار مطالبه می‌کند. حکومت لااقل مجبور شده است که افراتهای ضد مساوات طلبی استالین را از بین ببرد، در نظام مزدها تغییراتی دهد و اختلاف میان درآمدهای حداکثر و حداقل را تقلیل دهد. مزدها و حقوقهای دکم‌مزدها را زیاد کند و جدی برای درآمدها و حقوقهای بیشتر تعیین نماید. این سیاست بسا کوششهای مدام برای ازدیاد تولید اجناس مصرفی به سرعتی بیشتر از سرعت پیش‌بینی شده در برنامه و تخفیف شرایط بسیار بد مسکن همراه است. عالی‌ترین نمونه اصلاحاتی که به نفع طبقه کارگر صورت گرفت، برقراری هفته‌ای چهل ساعت کار در صنعت و وعده تقلیل ساعات کار به ۳۰ تا ۳۵ ساعت در هفته تا ده سال آینده بود.

**xalvat.com**

**کشاورزان و دوران جدید.** برای کشاورزان هم دوران جدیدی شروع شد که تا چند سال پیش خیالش را هم نمی‌کردند. نخستین بار، پس از چهل سال، تحویل اجباری محصولات غذایی حذف شد (دهقانان این وظیفه را همچون جریمه‌ای تلقی می‌کردند). منظور این نیست که مثل کشورهای سرمایه‌داری، کشاورزان می‌توانند آزادانه محصولات خود را بفروشند. دولت خریدار اصلی محصولات کشاورزیست و به این جهت، از امتیازات تقریباً انحصاری برخوردارست. اما اکنون دولت در روابطش با کشاورزان بیشتر به برتری اقتصادی خود اکتفا می‌کند تا به اجبار و زور. حکومت مایلست که در توسعه عمومی کشور، نقشی به کشاورزان واگذار کند و ایشان را از موقعیت ناگوار و مفیدکننده‌ای که نسبت به روسیه شهرنشین داشتند - موقعیتی که سیاست استالینی، کشاورزان را در آن مهار کرده بود - درآورد. دیگر به دهقان دستور نمی‌دهند که چه چیز باید بکارند و نه چه جور و چه وقت باید بکارند. دولت قیمت خرید محصولات کشاورزی را فوق‌العاده افزایش داده است. عجیب‌تر آنکه حتی ایستگاه‌های ماشین و تراکتور را که بوسیله آنها بر اقتصاد کشاورزی نظارت می‌کرد، منحل نمود و ماشین‌ها و تراکتورها را به مزارع اشتراکی فروخت. باید یادآور شد که کمی پیش از مرگ استالین، ایستگاه‌های ماشین و تراکتور موضوع بحث مهمی بود و استالین

تصمیم گرفت که این ایستگاه‌ها در تملک دائم دولت بمانند. وی چنین استدلال می‌کرد که فروش تراکتورها و ماشینهای کشاورزی به کشاورزان، خصبهٔ سوسیالیستی اقتصاد را تضعیف می‌کند. بمکس، خروشچف به امید اینکه صنایع دولتی شده با تمام منسابع و قدرت خود، دیگر از گسترش نیروهای اقتصادی کشاورزی نمی‌هراسد خطر قبول این اصلاح را پذیرفت. در هر حال حکومت به کشاورزان محرکهای فردی نمی‌دهد مگر برای تقویت چارچوب اشتراکی کشاورزی. به موازات این اصلاحات، درهم آمیختن و تمرکز شدید مزارع اشتراکی دنبال می‌شود. تمام انواع کشت مرتب تغییر می‌کند و بیش از پیش به کمک یک تکنولوژی فوق‌العاده جدید، بکمک تخصص و بکمک تقسیم‌کار در سراسر کشور تعیین می‌گردد. در حقیقت تغییر فوق‌العاده‌ای به نظر می‌رسد: سی سال پیش، هنوز حدود ۲۵ میلیون خرده‌مالک بدوی در کشور وجود داشت و سال گذشته فقط ۷۰ تا ۸۰ هزار مزرعهٔ اشتراکی. در سال ۱۹۶۵، فقط ده هزار مزرعهٔ اشتراکی کاملاً مجهز به نیروی برق وجود خواهد داشت (بجز مزارع دولتی). تولید کشاورزی در سالهای اخیر با سرعت فوق‌العاده‌ای افزایش یافته. اما هنوز زود است برای پیش‌بینی اینکه آیا این ازدیاد ادامه خواهد یافت یا نه و در صورت ادامه، با چه سرعتی؟

**xalvat.com**

**دو پهلوانی‌ها و دل‌پرده‌ها.** در مطالعهٔ جامعهٔ شوروی آنچه موجب تعجب می‌شود تفاوتی است که میان تکان و حرکت جسورانهٔ اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، و محافظه‌کاری دست‌به‌عصا و رکود و سکون در زمینهٔ محض سیاسی وجود دارد. این تفاوت خاصه در زمان جنگ داخلی مجارستان تشدید شد و موجب توقیفی در تصفیهٔ استالینسم در زمینهٔ سیاسی گردید. آثار این ضربه هنوز محو نگردیده است. بنظر می‌رسد که خروشچف، پس از یورش بت شکنانه‌اش در کنفرهٔ بیستم، اکنون سعی دارد بت‌ها را به جای خودشان بگذارد. او که خود در ۱۹۵۶ رویزونیستی دوآتشه بود، مبارزه علیه تجدید نظرطلبی (رویزیونیسم) را شروع کرد. تحت این عنوان کلی راحت، استالینی‌های سابق که تا امید شده و به اصول اساسی کمونیسم شك بردند و این اصول را ترك گفتند با کسانی که اصلاحات و تصفیهٔ استالینی را در چارچوب کمونیسم تسریع کردند در کنار هم گذاشته شده‌اند. دستهٔ نخست، جریان فکری مهم و گاهی مسلطی را در مجارستان، لهستان و دیگر کشورهای اروپای مرکزی نشان می‌دهند، ولی چنین بنظر می‌رسد که در شوروی که دعوت به «تصفیهٔ استالینی» و اصلاح از سنت‌های بلشویکی لنینیست قبل از استالین ملهم می‌شود، این طرز فکر هرگز اهمیتی چندانی نیافته است. مرکزیت همراه با آزادی (مرکزیت دمکراتی) که در مقابل مرکزیت همراه با اداره بازی (مرکزیت بوروکراتی) دوران استالین قرار می‌گیرد، به این سنت تعلق دارد. مرکزیت همراه با آزادی، شامل بحث آزاد و باز، لااقل در داخل حزب و اتحادیه‌ها، دربارهٔ موضوع‌های اساسی و تشکیلات و آزادی توده حزبی در انتخاب یکی از نظرهای متخالف و انتخاب رهبران است. معهذاً، در هیچ یک از این زمینه‌ها، خروشچفیم خیلی از استالینسم دور نشده است و هر جا هم که خیلی دور شده، دوباره به محل خود برگشته. تاکنون، هیچ بحث آزاد و عمومی دربارهٔ یکی از موضوع‌های مهم سیاسی صورت



نگرفته : یادآوری کنیم که گزارش خروشچف به کنکره بیستم همچنان «مخفی» مانده است. هیچگونه برخورد آزاد عقاید و آراء مخالف مجاز شمرده نمی شود ، حتی وقتی که همه از وجود چنین اختلافی آگاهند (مانند جریان اختلاف خروشچف با مالنکف و مولوتف) ظاهر یکپارچه و وحدت نظر مطلق ادعائی جزئی حفظ شده است .  
**xalvat.com** ادارت رسمی تبلیغات کوشیدند تا نظارت خود را بر هنر و ادبیات و به میزان بسیار کمتری بر علوم برقرار کنند ، خصوصاً بهر گونه کوشش برای مطالعه عمیق و اقمیت دوره استالینی فرمان توقف داده شد و قسمتی هم که در ۱۹۵۶ افشاء شد ، اکنون دوباره در خاک دفن گردید . مثل اینست که خروشچف ، که لباسهای کثیف دوره استالین را بیرون آورد ، اکنون به عجله می کوشد که دوباره در را ببندد و ادعا می کند که هیچ اتفاقی نیفتاده .

این «دو پهلویی» خروشچف بیستم ، استهلام هائی را درباره بعضی از اصلاحات و بسیاری از پیشرفتهای انجام شده باقی می گذارد . این دو پهلویی ، در خلق شوروی عدم اطمینان ، شك و حتی ترس ایجاد می کند ، زیرا که وی دیگر نمی داند کدام يك از دو سیاست راست است : سرکوبی استبداد استالینی بوسیله خروشچف یا سرکوبی بازهم بوسیله خود خروشچف ؟ با اینکه خطاها و کارهای بد استالین رسماً محکوم و بخشیده شده اند ، مسلم نیست که جانشینان او خطاهای مشابهی نگردانند . خود کامکی پلیس سیاسی از میان رفته است ، اما آیا دوباره بوجود نخواهد آمد ؟ در امور اقتصادی و اجتماعی ، حکومت از توسل به جبر و زور دست کشیده است ، اما آیا به این وسائل متوسل نخواهد شد ؟ « بوروکرات » ها امتیازات زیادی به کارگران و دهقانان داده اند و از بعضی امتیازات خود صرف نظر نموده اند اما آیا دوباره سعی نخواهند کرد تا آنها را به دست آورند ؟ عدم اطمینان و شك ، ابتکار توده ها را مأیوس می کند و چه آمده ها به این انتظار توده ها - که مسلماً برای کارآئی و سلامت ملی اهمیت اساسی دارد - منکی است !

همین دو پهلویی به شدت بر روشنفکران ، سخن گویان ملت خاموش ، سنگینی میکند . خروشچف آشکارا علاقه نشان داد که ایمان را مطیع سازد و شور اصلاح طلبانه ایشان را متوقف کند . به نویسندگان ، هنرمندان و متفکرینی که به يك طرز فکر مستقل تمایل زیادی نشان می دادند ، سخت گیری های معمول «درست اندیشی» یادآوری گردید . به تاریخ نویسان تذکر داده شد که نباید در کشف اسرار گذشته نزدیک کوشش کنند و خود را از وظیفه « قلب تاریخ» دور بدانند . در حقیقت نباید لباسهای چرکی را که خروشچف به آنها نشان داده فراموش کنند ، اما خاطره دقیقی هم از آنها نباید داشته باشند . هر وقت لازم باشد ازیشان می خواهند که حافظه تاریخی خوبی داشته باشند و وقتی چنین امری مشکل می شود باید به فراموشی کامل دچار شوند . همین ضد و نقیضها یا ضد و نقیض مشابهی در خیلی از زمینه های دیگر هم وجود دارد و به خوبی می توان دلهره روشنفکرانی را که باید دائم با چنین توقع های متضادی بسازند ، در نظر آورد .

با وجود این ، خروشچف و پاراناش حتی در کوشش برای احیای اطاعت ، ها و نظم و ترتیب های گذشته نیز خود را مردد نشان دادند . بزحمت کوششی می کنند تا روشنفکران را به قید دستورات خود سرانه در آورند که مجبور می شوند ثابت کنند قصد تحمیل چنین

دستوراتی را نداشته‌اند. بزحمت يك «كفر گویی» را محکوم کرده‌اند که ضرورت این را احساس می‌کنند که باید عذر بخواهند و اثبات کنند که در پی از سر گرفتن «رافضی‌کشی‌های» استالینی نیستند. ازین رو، تقریباً هر کوششی که برای تقویت «درست‌اندیشی» می‌شود با دادخواستی به نفع آنان که «درست‌اندیش» نیستند، همراه می‌شود و هر اقدام برای احیای رویه‌های استالینی با یادآوری اینکه تصفیه رویه‌های استالینی هنوز در جریان است پوشیده میشود، تخفیف می‌یابد و یا لغومی گردد.

**xalvat.com**

**آخرین زارع روسی در عصر اتم.** همه این تناقضات وضع کنونی را وضعی گذران و موقت می‌کند. خروشچف، با وجود اطمینان فراوان، قدرت رام نشدنی و رفتار پرشورش، در رأس وضعی است که نمی‌تواند چیزی جز يك وضع گذران، بی‌ثبات و کوتاه مدت باشد. وضعی شبیه حکومت نایب‌السلطنه که در فاصله مرگ شاه و به تخت نشستن ولیعهد، سلطنت را بهمه دارد. در برابر ما، یکنوع دوران خروشچف مانند دوران استالین «قرار نگرفته». این نکته نه فقط به این معنا صحیح است که خروشچف سالهای کمتری را در پیش دارد؛ وی وقتی به قدرت رسید، در حدود شصت سال داشت، حال آنکه استالین در چهل سالگی به قدرت رسید. گذران بودن حکومت خروشچف صحیح است مخصوصاً به علت این واقعیت بسیار مهم: جریان با قدرتی شگرف که جامعه شوروی را تکان می‌دهد. به این جهت، جامعه باچنان سرعتی تغییر می‌کند که فقط چند سالی وقت لازمست تا تمام روابط، مؤسسه‌های اجتماعی، قوانین و عادات سیاسی را که مدت مدیدی چنان عمیقاً ریشه دوانیده بودند و خراب نشدنی بنظر می‌رسدند، بی‌اثر و بی‌فایده گرداند. این جریان قشر ضخیم استالینیسیم را در هم شکسته است و از پوسته خیلی نازک‌تر و سبک‌تر خروشچفیسیم هم بیرون خواهد زد.

اختلاف میان شوروی ۷۰-۱۹۶۰ با شوروی ۶۰-۱۹۵۰ بیشتر از اختلافی خواهد شد که میان شوروی ۱۹۴۰ و ۱۹۳۰ وجود داشت. در آینده نزدیک، گام‌های غول‌آسائی در صنعتی کردن، نو کردن، فنی کردن، نسیم و بالاخره تربیت توده‌ها برداشته می‌شود که خود موجب تغییراتی در محیط اخلاقی و سیاسی خواهد شد - تغییراتی بسیار عمیق‌تر از تغییراتی که تاکنون پیدا شده. با وجود پیشرفت‌های کنونی، هنوز در شوروی مناطق وسیع عقب افتاده و بدوی وجود دارد و ازین آمیختگی «پیشرفت و عقب ماندگی» است که نیروی خروشچفیسیم مثبت می‌شود. خروشچف هنوز بسیاری از خصائص زارع قدیم روسیه را دارد؛ زارعی در آغاز قرن اتم یا آخرین زارع باقیمانده که از طرف روسیه گفتگو کند و در صحنه جهانی معرف و نماینده آنست.

**فصل جدید.** تا چند سال دیگر، دیگر اثری از روسیه «موثریک‌ها» نخواهد ماند. طبقه کارگر جدیدی رشد کرده. حتی در حوالی ۱۹۵۰، اغلب کارگران جوانی که قدم به کارخانه می‌گذاشتند، تحصیلات متوسطه کرده بودند. اینان هم نقش خود را در تغییر دادن محیط صنعت، ایفا کردند. طبقه کارگر جدید، در برابر مدیران کارخانه‌ها و مسئولین حزبی، با اعتماد به نفس رفتار کرد، اعتماد به نفسی که از تحصیل به دست آمده بود.

اهمیت این کارگران تحصیل کرده کارخانه‌ها، سال به سال زیادتر می‌شود و همزمان بارش مدام صلاحیت کارگران برای نظارت و اداره صنعت، تقاضای نظارت صنایع بوسیله کارگران معنای تازه‌ای بخود خواهد گرفت. بی‌شک، این ادعای شوروی که روشهای تعلیماتیش فاصله میان کاردستی و کارفکری را دائماً تقلیل می‌دهد، تا اندازه زیادی باحقیقت همراست. ازین فاصله و شکاف بود که حکومت مطلقه بوروکرات‌های روسی و استالینیسیم، سرچشمه گرفت. تقلیل این شکاف و پر کردن این گودال، حتی شکل تخفیف یافته و خروشچنی استبداد دستگاه اداری را بی‌فایده و ناممکن می‌سازد.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

تحرك رشد اقتصادی و فرهنگی، جهت سیاست داخلی را تعیین می‌کند. شوروی جامعه ایست در حال گسترش دایم، جامعه‌ای که از يك دوره و تراکم سوسیالیستی ابتدائی، گذشته است. منابع این جامعه که ازدیاد سریعی یافته بهمه طبقات و گروه‌ها اجازه آن را می‌دهد که سهم خود را در درآمد ملی افزایش دهند. نتیجه این امر سستی و تخفیف فشارها و تضادهای اجتماعی است. علاوه برین، ترقی اجتماعی و فرهنگی موجب می‌شود که توده‌ها به اینکه از آزادی‌های سیاسی محرومند و تحت تسلط يك نظام اداری هستند (بی‌اینکه بر آن نظارتی داشته باشند) آگاه و واقف شوند. درسالهای آینده، این امر موجب می‌شود که توده‌ها، هرچند که با بوروکراسی حاکم برخورد پیدا کنند، آزادی اجتماعات را خواهان شوند. هیچ کس نمی‌تواند به یقین پیش بینی کند آیا این اختلاف اشکال شدید و انفجار آمیزی خواهد گرفت و به دایق‌لاب سیاسی، تازه‌ای (که سابقاً تروتسکی از آن دفاع می‌کرد) می‌انجامد، یا اینکه به صورت آرام و مسالمت آمیز، از راه توافق‌ها و چانه زدن‌ها و بوسیله گسترش تدریجی آزادی حل می‌شود. این مسئله بیشتر به رویه و رفتار حکومت‌کنندگان، حساسیت و ظرفیت ایشان در تسلیم به موقع به فشارهای مردم بستگی دارد.

در اواخر دوره استالینی، در جامعه شوروی تضادها و فشارها شدید بود و اگر گروه رهبری‌کننده به سختی در حفظ روشهای استالینی پافشاری می‌کردند، يك انفجار سیاسی را موجب شده بودند. معذا، چنین نشد. و کشش و فشار اجتماعی و سیاسی، در اثر اصلاحات انجام شده پس از ۱۹۵۳، تا اندازه زیادی تقلیل یافت. اگر گروه رهبری‌کننده برای لغو این اصلاحات کوششی کند، مسلماً تشدید دوباره کشش و فشارها و تضادها را موجب می‌شود؛ اما اگر حکومت نرمش خود را حفظ کند به خواسته‌های عمومی توجه بدارد، بسیار بعیدست که ما انفجاری در توسعه داخلی جامعه شوروی مشاهده کنیم. درین صورت، دید آینده عبارت خواهد بود از تکامل یافتن اصلاحات تدریجی، رفاه عمومی، رضایت اجتماعی بیشتر و آزادی روبه ازدیاد. در زمان حال، همه چیز از وجود يك جریان پراندرت امید در تمام بخشهای جامعه شوروی حکایت می‌کند: احساس شنی که جامعه‌ای زنده و آباد به اعضای خود می‌دهد و حس همدردی اجتماعی که از آگاهی به هدف شریفی که محرک سیاست گروه است، ناشی می‌شود. علاوه برین، احساس همه کارهائی که باید دو آینده صورت بگیرد، احساس اینکه نقائص «نحوه کنونی زندگی شوروی» چه فراوانست و اینکه باید چقدر آزادی بازهم به دست آورد، بسیار قوی و عمومی است.

این حالت روحی را سفرنامه یکی از مسافران مغرب زمینی روسی الاصل به شوروی بخوبی نشان می‌دهد. این مسافر، ضمن گفتگو با هموطنان سابقش متوجه می‌شود که همه ایشان عقیده دارند که شوروی نه تنها کاربرترین، و مؤثرترین و ثروتمندترین کشورها می‌شود، بلکه آزادترین کشورهای جهان «لااقل بهمان آزادی که هر کشور دیگر در پای غرب» هم خواهد گردید. برین نکته همه موافقت دارند. اختلافات وقتی شروع می‌شود که از ایشان پرسیده شود چه مدت زمانی لازمست تا به این آزادی برسند. خوش بینان می‌گویند سه سال و بد بینان پاسخ می‌دهند: لااقل سی سال.

من بیشتر فکر می‌کنم که يك نماي واقع بینانه آینده میان این دو حد قرار می‌گیرد.

**xalvat.com**

ترجمه علی همدانی

